

و این است سرگذشت واقعی زندگی عیسی مسیح ...



عیسی مسیح در حدود ۲۰۰۰ سال پیش در سرزمین فلسطین زندگی کرد. گفته‌ها و معجزات او دنیا را دگرگون ساخت. تمام کسانی که به عیسی ایمان بیاورند، به یک زندگی تازه دعوت شده و بعد از مرگ، برای همیشه در بهشت با خدا بسر خواهند برد.

داستان زندگی عیسی مسیح قبل از تولد او آغاز شد. زمانی که فرشته‌ای از جانب خدا به مادرش مریم، که باکره بود، و نامزدش یوسف، مردی که قرار بود با مریم ازدواج نماید ظاهر گردید. فرشته به آنها گفت که این نوزاد مقدس خواهد بود. خدا پدر طفل است و او را "عیسی" خواهند نامید. او مردمان را نجات بخشیده و گناهانشان را می‌آمرزد.



اندکی قبل از تولد عیسی، مریم و یوسف سفر طولانی را به طرف شهر بیت لحم آغاز کردند تا در آنجا ثبت‌نام کرده، مالیاتشان را بپردازند. چون به آنجا رسیدند، در مسافرخانه برایشان جای خالی نبود. هنگامی

که زمان تولد طفل فرا رسید، مجبور شدند در آخوری که حیوانات را نگه می‌داشتند بمانند. در همان شب عیسی متولد شد. مادرش او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید.



در آن نواحی چوپانی بسر می بردند. ناگهان فرشته خداوند به آنها ظاهر شد و آنها سخت وحشت کردند. اما فرشته به آنها گفت: "تترسید! من برای شما مژده ای دارم: پسر خدا امشب در شهر بیت لحم متولد شد. ناگهان با آن فرشته فوجی از سپاه آسمانی ظاهر شد که با حمد و ثنای سرانیدند و می گفتند: "خدا را در برترین آسمانها جلال و بر زمین، در بین مردمی که مورد پسند او می باشند صلح و سلامتی باد."



پس چوپانان با شتاب به دهکده رفته آن نوزاد را پرستش کردند. مدتی بعد، چند ستاره شناس به دیدن مریم، یوسف و نوزاد (عیسی) آمدند. آنها به مدت چند روز از مشرق زمین ستاره عجیبی را دنبال کرده تا به اورشلیم رسیده و پرسیدند: "آن مولودی که باید پادشاه شود کجاست؟" به آنها گفته شد که ۴۰۰ سال قبل در کتاب نبی چنین آمده که عیسی در بیت لحم متولد خواهد شد. پس دوباره آن ستاره را که پیشاپیش آنان می رفت دنبال کرده تا به بیت لحم رسیده و

ستاره در بالای مکانی که کودک بود توقف کرد. مجوسیان با خوشحالی او را پرستش کردند. سپس هدایای خود را که شامل طلا، گندر و عطر بود به او تقدیم کردند.

فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و به او هشدار داد که کودک و مادرش را برداشته و به مصر فرار کنند زیرا که در امان نیستند.



بنابراین، عیسی در ناصره، شهر کوچکی که در شمال اسرائیل قرار دارد بزرگ شد و در مغازه تجاری یوسف به او کمک می کرد.



زمانی که عیسی دوازده ساله بود با خانواده خود به اورشلیم رفت. در آنجا او به مدت سه روز با معلمان و علمای مذهبی در معبد یهود صحبت می کرد و آنها از فهم و دانش او و همچنین از پاسخهایی که به سوالات ایشان می داد در حیرت بودند.



عیسی مسیح خدمت عمومی خود را هنگامی که ۳۰ ساله بود آغاز نمود. او به دهکده های اطراف می رفت و در مورد ملکوت خدا با مردم صحبت می کرد. عیسی ۱۲ نفر بعنوان حواریون خود انتخاب نمود. از این ۱۲ نفر، چهار نفر آنها به اسامی

پطرس، اندریاس، یعقوب و یوحنا، ماهیگیر بودند. با دعوت عیسی، آنها کار خود را رها



کرده، عیسی را پیروی کردند. یک شب، یکی از بزرگان قوم یهود نزد عیسی آمد و در مورد خدا از او سوالاتی کرد. عیسی به او جواب داد: خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه صاحب حیات جاودانی شود.

عیسی نه تنها در مورد خدا به مردم تعلیم می داد، بلکه قدرت خدا را از طریق معجزاتی که می کرد نشان می داد. یک شب دریا طوفانی شد و شاگردان عیسی که در قایق، در وسط دریا بودند نزدیک بود غرق شوند. عیسی در حالی که بر روی آب راه می رفت به باد و امواج نهیب داد تا آرام شوند و آنها فوراً اطاعت کرده، آرام گشتند. حواریون عیسی بی نهایت متحیر و متعجب شدند.



یک روز در حالی که عیسی به دهکده ای بنام نائین می رفت با تشییع جنازه ای روبرو شد. شخصی که مرده بود، تنها پسر یک بیوه زن بود. عیسی دست خود را روی مرده گذاشت و فرمود: "ای جوان به تو

می گویم برخیز." آن مرده فوراً نشست شروع به صحبت با اطرافیانش کرد و سپس با مادرش به خانه شان برگشت.



یک روز از عیسی درخواست کردند که به منزل یک دختر ۱۲ ساله که خیلی مریض بود برود و او را شفا دهد. اما زمانی که عیسی به خانه آنها رسید، دیگر دیر شده و دختر مرده بود. عیسی به والدین دختر بچه گفت: "ترسید و فقط به من ایمان داشته

باشید." سپس عیسی دست دختر بچه را گرفت و او را صدا زد و گفت: "ای دختر برخیز!" روح او



بازگشت و دخترک فوراً برخاست.
یک روز بیش از ۵۰۰۰ نفر به
عیسی که در مورد خدا تعلیم می داد
گوش می دادند. آنها گرسنه شدند.
یک پسر بچه نهار خود را که شامل
۵ قرص نان و دو ماهی بود به عیسی
داد. عیسی نهار را برداشته، خدا را
شکر کرد و آن را در میان مردم تقسیم
نمود. غذا بطور معجزه آسایی برکت
گرفت و به آن افزوده شد، بطوریکه
همه خورده و سیر شدند و به خاطر
این معجزه خداوند را شکر کردند.

بعضی اوقات به علت زیادی جمعیت، برای بیماران مشکل بود که به عیسی نزدیک شوند.

یک روز عصر، چهار نفر که
دوست مفلوجشان را حمل
می کردند، سقف اطاقی را
که عیسی در آنجا بود
برداشتند و مرد مفلوج را
در حالیکه روی تشک خود
خوابیده بود به پایین
گذاشتند. عیسی گناهان
مرد مفلوج را آمرزید و او
را شفاهم داد. آن مرد فوراً



برخاست، تشک خود را برداشته و در حالیکه خدا را حمد می کرد به خانه اش برگشت.



عیسی همچنین نابینایان، کسانی که ناراحتیهای روانی داشته و یا از دردهای دیگر رنج می بردند را شفا می داد. او مردم را دوست داشت و مردم هم او را دوست داشتند ولی مهمتر از هر چیز، او می خواست



که مردم پدرش را که خداست، دوست داشته باشند. عیسی به مردم تعلیم می داد که آنها در درجه اول باید خدا را محبت کرده و بعد دیگران را مثل خودشان محبت نمایند. او داستان مردی را که بدست راهزنان افتاده تعریف کرد که چطور آن مرد را لغت کرده، کتک زدند و بحال نیم مرده انداخته و فرار کردند. هیچکس به کمکش نیامد تا اینکه یکنفر که بقیه از او خوششان نمی آمد ایستاد تا کمکش کند. او حتی مخارج معالجه مرد زخمی را هم پرداخت.

عیسی این داستان را تعریف کرد تا نمونه ای برای مردم باشد که بدانند باید خالصانه و بی ریا به دیگران خوبی کرده و یکدیگر را محبت کنند.

از دحام جمعیت باعث می شد که بچه ها نتوانند به آسانی عیسی را ببینند. یک روز عیسی به شاگردانش گفت: "بگذارید بچه ها پیش من بیایند و مانع آنها نشوید، چون پادشاهی خداوند به ایشان تعلق دارد. یقین بدانید اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک بچه نپذیرد هیچوقت وارد آن نخواهد شد."





روزی، یکی از دوستان نزدیک عیسی که اسمش ایلعازر بود مرد. عیسی گفت که دوستش را دوباره زنده خواهد کرد تا قدرت خدا را نشان دهد. او از ماتم زندگان خواست سنگ جلوی قبر را بردارند. آنگاه عیسی گفت: "ای ایلعازر، بیرون بیا!" آن مرده در

حالی که دستها و پاهایش در کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی فرمود: "آن کسی که مردگان را زنده می کند و به ایشان زندگی می بخشد، من هستم. کسی که به من ایمان بیاورد

حتی اگر بمیرد، بار دیگر زنده خواهد شد." وقتی که عیسی می گفت خداست، مردم نسبت به او حسودی کرده، حتی بعضی متنفّر شدند. آنها متوجه نمی شدند که عیسی آمد تا مجازات گناهان مردم را به دوش بکشد. او همیشه به حواریون و مردمی که به او گوش می کردند می گفت که کشته خواهد شد، اما پدرش که خداست او را در روز سوم از قبر بر خیزانیده و دوباره زنده خواهد کرد. یکروز که عیسی برای عید یهودیان به اورشلیم می رفت، جمعیت زیادی شاخه های نخل به دست گرفته، به استقبالش رفته و فریاد می زدند: "فرخنده باد پادشاه!" این مسئله عده ای از رهبران قوم را بیشتر عصبانی کرد. طوری که



نقشه قتل او را کشیدند. وقتی یهودا اسخریوطی که یکی از حواریون بود، به رهبران قوم پیشنهاد کرد که عیسی را لو داده و به او خیانت کند تا آنها بتوانند عیسی را دستگیر کنند، سران قوم تصمیم



گرفتند سریعاً
پیشنهاد یهودا
را عملی کنند.
مصادف باشی
که خواستند
عیسی را
دستگیر کنند
او مهمانی

مخصوصی برای حواریونش ترتیب داد و مجدداً به آنان گفت که او می‌میرد تا بدین وسیله جرمه گناهان و اعمال خلاف مردم این دنیا را بپزدازد. بعد از غذا، عیسی تمام شب را در باغی در دعا بسر برد. سپس او را دستگیر کردند و به قصر فرماندار رومی بردند. فرماندار گفت که



عیسی هیچ جرم و خلافی انجام نداده ولی اجازه داد تا عیسی را تازیانه زدند و سربازان تاجی از خار با فشار بر سرش گذاشتند. مأموران و



سران قوم فریاد زدند: مصلوبش کن! مصلوبش کن! پیلطس فرماندار که مایل بود مردم را راضی نگه دارد، عیسی را به مرگ روی صلیب، بین دو راهزن محکوم کرد. صلیب بسیار سنگین بود و عیسی را مجبور کردند که صلیب را

با خود حمل کرده، از میان شهر گذشته و بطرف محل اعدام که تپه‌ای موسوم به "کاسه سر" بود

که به زبان عبری آنرا "جلجتا" می خوانند، برود. مأموران دستها و پاهاى عیسی را به صلیب میخکوب کردند. این نوع جان دادن بسیار دردناک بود. هدف از این نوع مجازات اعدام، نشان دادن درس عبرت به مردم بود تا آنها حتی فکر مرتکب شدن گناه و کار خلاف به ذهنشان خطور ندهد. یکی از راهزنان



در حال مرگ که در کنار عیسی به صلیب آویخته شده بود، به عیسی گفت که چقدر از اعمال اشتباهی که کرده پشیمان است و از او خواست که گناهانش را ببخشد. عیسی به او جواب داد که گناهان آن مرد را بخشیده و او با عیسی در بهشت خواهد بود.



با اینکه عیسی در درد شدیدی غوطه ور بود، به مردم نگاه کرد و برای آنها دعا کرد و گفت: "ای پدر، اینان را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند."



به هنگام ظهر، برای مدت سه ساعت، تاریکی همه جا را فرا گرفت. سپس عیسی با فریادی بلند گفت: "تمام شد." این را گفت و جان داد. زلزله شدیدی زمین را تکان داد و یکی از مأموران گفت: "بدون شک، این مرد پسر خدا بود!"



سران کاهنان پیش پیلطس رفته و گفتند عیسی وقتی زنده بود قول داد که بعد از سه روز از مرگ برخاسته و زنده خواهد شد. بنابراین، از پیلطس خواستند که جسد را که در قبر بود با گذاشتن سنگی بزرگ بر در قبر آنرا مهر و موم کرده و نگهبانانی گماشتند تا کسی جسد را ندرزد. ولی عیسی در روز سوم پس از مرگش، دوباره زنده گشت و از مرگ برخاست.



فرشته خداوند سنگ قبر را به کناری غلطانیده تا دوستان عیسی و دیگران بتوانند ببینند که قبرش خالی است. وقتی دوستانش صبح زود یکشنبه به کنار قبر او آمدند، با دیدن دو فرشته مات و متحیر ماندند.



فرشته ها گفتند: "عیسی اینجا نیست. او دوباره زنده شده است. مگر آنچه را که به شما گفت به یاد نمی آورید؟"

در مدت ۴۰ روز، عیسی بسیاری از دوستانش را ملاقات کرد. سپیده دمی، عیسی در ساحل ایستاده و به حواریون ماهیگیری گفت: "تو را به طرف راست قایق بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت." آنها آنقدر ماهی صید کردند که تور با وجود ۱۵۳ ماهی بزرگ پاره نشد.





روزی عیسی حواریونش را تا نزدیکی
بیت عنیا برد و به آنها گفت که به
همه مردم دنیا بگویند که عیسی
همه را دوست دارد و برای تمامی
مردم جهان جانش را فدا کرد.
سپس در حالیکه آنها را برکت می داد
از روی زمین جدا شد و به آسمان در
عالم بالا و بسوی بهشت برده شد.

ولی او به ما قول داده است که هر روزه با ما کمک کند که درست زندگی کنیم.
عیسی همچنین به ما قول دیگری داده است، که یک روز دوباره باز خواهد گشت تا آنانی را
که به او ایمان دارند به آسمان، جایی که خدای زنده سلطنت می کند ببرد تا با او تا به ابد در
بهشت زندگی نماییم.



حال ببینیم چگونه می‌توانیم جزء خانواده‌ی خدا شویم؟

۱- خدا خانواده را دوست دارد. او بعد از اینکه این جهان را آفرید، اولین خانواده را که شامل یک مرد و یک زن به نامهای آدم و حوا بود بوجود آورد. اولین خانه آنها در باغ عدن بود.

۲- خدا، خدای نیکوئی است. اراده او برای آدم و حوا نیکو و عالی بود. از این رو به آنان راه خوب و بد را نشان داده بود. آدم و حوا قدرت تشخیص و انتخاب داشتند که خدا را اطاعت و یا سرپیچی کنند.

۳- شیطان از خدا و خانواده‌ای که خلق کرده بود متنفر بود. بنابراین، به خانه آنها که در باغ عدن بود آمد و خود را به شکل یک مار در آورد. او به حوا گفت که خدا به آنها حقیقت را نگفته است و حوا هم حرفهای شیطان را باور کرد. آدم می‌دانست که نباید این کار را بکند ولی تصمیم گرفت از خدا سرپیچی کند.

۴- وقتی که آدم، از خدا نافرمانی کرد، واقعه‌ی مهلکی اتفاق افتاد. او ترسید و سعی کرد تا خود را از نظر خدا پنهان کند. خدا به آدم و حوا گفت که گناه کرده‌اند و باید باغ عدن را ترک کنند. دنیا، به جای اینکه محل شادی و خوشی باشد، تبدیل به غم و درد شد. به جای محبت، تنفر بود و حتی مردم شروع به کشت و کشتار یکدیگر کردند.

۵- آدم و حوا جد همه ملتها هستند. چون آدم گناه کرد، در نتیجه همه ما گناهکار قدم به این دنیا گذاشتیم.

۶- خدا نقشه مخصوصی داشت. او تمام مردم دنیا را با اینکه گناهکار بودند هنوز دوست داشت. نقشه خدا برای رهایی انسان از گناه این بود که او خود در جسم انسان به این جهان بیاید. پس عیسی مسیح به صورت یک نوزاد از مریم باکره متولد شد. اما او پدر جسمانی نداشت.

۷- چونکه عیسی مثل بقیه مردم پدر جسمانی نداشت، بصورت یک گناهکار متولد نشد و اصلاً گناه را نشناخت. او به مدت ۳۳ سال حیاتش در دنیا، زندگی عاری از گناه داشت. خدا می‌دانست که اگر عیسی برای گناهان ما فدا شود، قادر است مجازاتی که مردم باید برای گناهانشان بپردازند به دوش گیرد. به همین دلیل، عیسی به مرگ روی صلیب تن داد. همان عیسی‌ای که قادر بود طوفان را آرام کند. کوران را بینائی بخشد، مریضان را شفا دهد، ۵۰۰۰ انسان گرسنه را سیر کند و ایلعازر را بعد از مرگ دوباره زنده گرداند، می‌توانست جلوی تمام مأمورانی که آمده، او را دستگیر کنند، کتک زنند، و یا بر صلیب میخکوبش کنند، بایستد و آنها را از انجام این همه اعمال خشونت‌آمیز باز دارد. اما عیسی جان خود را در راه ما فدا کرد و مجازات گناهان ما را بدوش گرفت.

۸- خدا نشان داد که عیسی نمی‌تواند فقط یک بشر باشد. چون عیسی زنده است، ما می‌توانیم یک رابطه صمیمانه با او برقرار کنیم.

۹- خبر خوش این است که هر کس به عیسی مسیح ایمان بیاورد، خدا گناهان آن شخص را می بخشد. برای پذیرفتن بهای کامل بابت مجازات گناهانمان که عیسی پرداخته است، خودمان باید تصمیم بگیریم تا شخصاً به او ایمان آوریم و او را در قلبمان بپذیریم. اگر ما با شهادت اعلام کنیم که عیسی مسیح برای آمرزیدن گناهان ما مرد و ایمان بیاوریم که خدا او را دوباره پس از مرگ زنده کرد و او از میان مردگان برخاست، خدا به ما قول می دهد که گناهانمان را می بخشد و چنان خواهیم شد که گویی هرگز گناه نکرده ایم و خدا حتی گناهان ما را فراموش می کند.

۱۰- وقتی نسبت به خطایای خود توبه کنیم، روح القدس در ما ساکن شده، به ما قدرت و توانایی می بخشد که بتوانیم یک زندگی تازه و مسیح وار را دنبال کنیم و جزء اعضای خانواده خدا باشیم. و هنگامی که عمر ما در این جهان تمام شود، مادر بهشت نزد خدا رفته و تا ابد با او زندگی خواهیم کرد.

اگر شما هم می خواهید عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده در قلبتان پذیرفته و او را به زندگی خود دعوت کنید تا او بتواند از شما شخص جدیدی بسازد، فقط کافیست این دعا را از ته قلب کرده، بگویید:

عیسی مسیح،

من ایمان دارم که تو پسر خدا هستی.

من ایمان دارم که تو به این جهان آمدی که جرمه گناهان تمام مردم این دنیا،

که شامل گناهان من هم می شود، بپردازی.

من از گناهانم توبه می کنم.

من ایمان دارم که تو جانت را در راه من فدا کردی، و از مرگ برخاسته و اکنون زنده هستی.

عیسی، من از تو می خواهم که گناهانم را ببخشی و مرا جزء خانواده عالی خدا محسوب کنی.

از تو می خواهم که در وجود من ساکن شده و خداوند زندگی من بشوی.

آمین.

اکنون که شما از گناهانتان توبه کرده و عیسی مسیح را بعنوان نجات دهنده خود پذیرفته اید، او همیشه در درون قلبتان با شماست. حتی زمانیکه مشکل است راه و روش درست را در زندگی پیش گرفت، عیسی مسیح به شما قدرت و توانایی انجام آن را خواهد داد. با او می توانید در دعا راز و نیاز کنید. او شما را در تصمیم گیریهایتان هدایت کرده و به شما کمک می کند هدف و مقصودی که خدا برای زندگی شما دارد را دریابید و در این زندگی جدید رشد کنید.

یکی از چیزهایی که لازمه رشد و پیشرفت در این زندگی جدید است خواندن کلام خداست. کتاب مقدس، کلام زنده خدا، در این وب سایت به زبان فارسی برای مطالعه روزانه شما در دسترس است. می توانید مطالعه خود را از انجیل یوحنا آغاز نموده و تمام کتابهای عهد جدید را بخوانید. بعد از اینکه عهد جدید را مطالعه نمودید، می توانید کتابهای عهد عتیق را نیز مطالعه نمایید. کتاب مقدس در دوم تیموتاوس ۳: ۱۶ و ۱۷ می فرماید: "تمام کتاب مقدس از الهام خداست و برای تعلیم حقیقت، سرزنش خطا، اصلاح معایب و پرورش ما در نیکی مطلق مفید است تا مرد خدا برای هر کار نیکو کاملاً آماده و مجهز باشد."

آه ! ای مسیح جاودان

آه ، ای مسیح جاودان ، با من بمان ، با من بمان .

ای چشمه هر راستی ، ای خود بَری از کاستی ، با من بمان ، با من بمان .

چشم و چراغ دل توئی ، گرمی هر مَحْفِلِ توئی ، حلال هر مُشکلِ توئی ، با من بمان ، با من بمان .

گفتی : که من آرامشم ، فیضم ، امیدم ، بخششم ،

باشد که تدبیرم کنی ، از فیض خود سیرم کنی ، با عشق زنجیرم کنی ،

آه ، ای مسیح مهربان ، با من بمان ، با من بمان .

ای چشمه بی انتها ، عالم ز تو پُر لاله ها ، خاک دلم پُر گلِ کنی ، هستی بار آور بمان .

ای فارغ از بند سخن ، نور دل هر انجمن ، در پیکر این واژه ها ، روح پیام آور بمان .

چشم و چراغ عالمی ، پیدائی و از من گمی ، فارغ ز هر بیش و کمی ، با من بمان ، با من بمان .

من در تب و تابم کنون ، از خویش کردی آم برون ، عقل است این یا خود جنون ، با من بمان ، با من بمان .

ای گوهر تابندگی ، سرچشمه پابندگی ، جوشنده از تو زندگی ، در هر دم و هر بازدم ، با من بمان ، با من بمان .

ای وارهیده از زمان ، بگسسته زنجیرِ مکان ، از بیکران تا جاودان ، با من بمان ، با من بمان .

ای از تو عالمِ منحنی ، عشقی و فارغ از منی ، روح جهان اندر تنی ، با من بمان ، با من بمان .

ای مونس شب های من ، آبی براین تب های من ، مجنون توئی ، لیلا توئی ، فرهاد و شیرینم توئی ، با من بمان ،

با من بمان .

ای خواب را انگيخته ، آتش به جانم ریخته ، با هستی آم آميخته ، با من بمان ، با من بمان .

عیسای ما ، در کار شد ، عشق آمد و بردار شد ، دلدار ما خود یار شد ، با من بمان ، با من بمان .

ای جانمان در خواب ها ، شد نقشه ها بر آب ها ، خیزنده شد خیزاب ها ، ای وای از این گرداب ها ، با من بمان ،

با من بمان .

ای پاک تر از روح جان ، وَز تو فرو مانده زبان ، سیرم از این سیرِ جهان ، با من بمان ، با من بمان .

آه ، ای مسیح جاودان با من بمان ، با من بمان .